

بررسی حکمت و زیبایی قصه یوسف(ع) در قرآن کریم

محمدعلی خبری*^۱: استادیار، گروه پژوهش هنر، پژوهشکده فرهنگ و هنر جهاددانشگاهی

سید حبیب الله آیت اللهی: دانشیار، دانشگاه تربیت مدرس

محمد طاووسی: استاد دانشگاه، تربیت مدرس

سید حبیب الله لزگی: استادیار، دانشگاه تربیت مدرس

فصلنامه تخصصی پژوهش‌های میان رشته ای قرآنی

سال اول، شماره اول، زمستان ۱۳۸۷، صص

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۷/۶/۱۰

چکیده

قرآن حاوی گفتارهای ارزنده‌ای است که برخی در قالب قصه و سرگذشت بیان شده است. موضوعها و داستان‌های قرآن مجید از وجوه گوناگون، همواره مورد توجه پژوهشگران در عرصه‌های مختلف قرار گرفته است. این مقاله به بررسی حکمت و زیبایی در قرآن، بر اساس ویژگی‌های حکمت محور بودن قصه یوسف و جایگاه زیبایی‌شناسی قرآنی در این قصه می‌پردازد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی قواعد حاکم بر حکمت و زیبایی در قرآن کریم پرداخته، این قواعد را با شخصیت یوسف (ع) در قرآن مقایسه می‌کند. نتیجه تحقیق حکایت از آن دارد که قصه حضرت یوسف (ع) یک قصه حکمت‌محور شناخته شده و با قواعد حکمت در قرآن مطابقت دارد. کلمات کلیدی: قرآن، ویژگی‌های حکمت، قصه یوسف.

* نویسنده پاسخگو: خیابان انقلاب، نبش صبای جنوبی، پژوهشکده فرهنگ و هنر جهاد دانشگاهی. تلفن: ۶۶۹۷۰۹۱۳

مقدمه

قرآن کریم، کتاب آسمانی و مقدس مسلمانان و از جمله اعجاز‌های خداوند متعال است که به وسیله وحی الهی بر حضرت محمد (ص) نازل و بدون هیچ نقص و ایرادی و به دور از تحریف، از پیامبر اکرم (ص) به یادگار مانده است.

از آنجا که هیچ‌یک از آیات قرآنی بی‌دلیل و بدون حکمت نازل نشده، برای انسان سراسر نور و هدایت است؛ لذا در هر برهه از زمان، مطالعه و تأمل در آیات آن، انسان را از دریای حکمت الهی سیراب می‌کند. قرآن فراسوی هر هنر و ادبیاتی، «معجزه» و کلام خداوند و در قلمرو خلاقیت الهی است. قرآن حاوی گفتارهای ارزنده‌ای است که برخی از آنان در قالب داستان‌ها و سرگذشت‌های اقوام پیشین برای عبرت‌آموزی و تفهیم رساتر آیات بیان شده است. از قرآن همواره به عنوان محور و تکیه‌گاه اصلی هنرمندان مسلمان در خلق آثار زیبا و ماندگار در حوزه‌های مختلف هنر استفاده شده است.

حکمت و زیبایی در زبان قرآن کریم، پدیده‌ای نیست که انسان بتواند به گونه مستقیم آن‌ها را درک و دریافت کند: «یوتی الحکمه من یشاء و من یوت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً».

او به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد و به هر کس که حکمت بخشیده باشد، بی‌شک خیر بسیارش داده‌اند (قرآن، بقره، ۲۶۹).

انسان هنرمند با این نوع رویکرد، به هر موجود عالم که نظر کند، از یک سو حکمت حکیم و از سوی دیگر، صنع و خلاقیت هنری و اوج آفرینش و زیبایی خداوند را می‌بیند. او می‌خواهد واسطه‌ای باشد تا آنچه را می‌بیند و در می‌یابد، به مخاطب ارائه دهد. عامل تحریک‌کننده هنرمند برای درک زیبایی‌ها، همان عاملی است که انسان را به سوی درک حکمت و پذیرش آن هدایت می‌کند. از این منظر، زیبایی ذاتاً تجلی حقیقت کلی و جهانی است؛ حقیقتی که در اسمای الهی ظهور و بروز دارد. در این اصل هنرمند با تسلیم در برابر یگانگی خداوند، فردیت خود را ناگزیر از بین می‌برد و واسطه فیض می‌شود.

فرضیه‌ها

۱. قصه یوسف، قصه ای حکمت محور است.
۲. خداوند حکمت را به یوسف اعطا می‌کند.
۳. یوسف با دریافت حکمت، دارای خیر کثیر می‌شود.
۴. حکمت علم به حقایق امور، جامع علوم و کمال انسانیت است.
۵. زیبایی سیرت، اصلی‌ترین محور و شکل اصلی زیباشناختی حاکم بر داستان «خداوند» سرچشمه زیبایی و «شیطان» سرچشمه زشتی است.
۶. داستان یوسف دارای زیبایی بیرونی و معنوی و درونی است.

هدف

هدف اصلی این مقاله آن است که داستان‌های قرآن مجید و عوامل مؤثر بر شکل‌گیری حکمت و زیبایی و چگونگی استفاده از این نگرش، هنرمندان را در خلق آثار هنری با تکیه بر موضوعات قرآنی یاری نموده، علاوه بر این، تلاش دارد تا طرح‌گونه‌ای تازه از زبان و بیان هنری بنمایاند که بر اساس حکمت هنری استوار شده باشد.

روش انجام تحقیق

این مقاله حاصل پژوهشی است که با روش توصیفی - تحلیلی به انجام رسیده است. برای گردآوری اطلاعات مورد نیاز از مرور منابع و فیش‌برداری مدارک و اسناد و کتب بهره گرفته شده است.

حکمت در لغت

حکمت در لغت به معنای محکم کاری است که در آن رخنه‌ای راه ندارد و در معلومات عقلی که ابدأ قابل بطلان و کذب نیست، به کار می‌رود (طباطبایی، بی‌تا، ۵۵۳). حکمت به معنای دانایی، علم، دانش، دانشمندی و عرفان نیز به کار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۴، ذیل حکمت). همچنین به شناسایی حق و فرا گرفتن علوم شرعی و علوم طریقت و حقیقت و برهان و غایت هر چیز، نیز معنا شده است (سجادی، ۱۳۷۵، ص ۲۷). حکمت در هنر اسلامی، طیف وسیعی از واژه‌ها را از قبیل تعالی، کمال، باطن و درون، غایت، حقیقت، واقعیت، ذوق، مشهود، قاعده، وسیله، صنعت، عقل، فرزادگی، خرد، نفس انسان، حلم،

واژه حکمت مکرراً در قرآن آمده است. تکرار این واژه، «حکمت» را دارای بار معنایی خاصی کرده، به گونه‌ای که همراه با تزکیه و تعلیم کتاب الهی، دارای جایگاه ویژه‌ای نیز شده است.

«لقد منّ الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یتزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کاتوا من قبل لفی ضلالٍ مبین»؛ خداوند بر مومنان منت نهاد، آن گاه که از میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکیزه‌شان می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد؛ در حالی که در گذشته در گمراهی آشکاری بودند. (قرآن، آل عمران، ۱۶۴)

معنای تفصیلی حکمت

۱. حکمت؛ رجعت به خداوند

حکمت و معرفت خداوند جز از راه تجلی او ممکن نیست. تجلی خداوند برخاسته از مراتب تعین و تنزل اوست.

«و ان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم»؛ و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌هایش نزد ماست، و جز به اندازه معین از آن پدید نمی‌آوریم. (قرآن، حجر، ۲۱)

یکی از تعین‌ها همانا «انسان» است. اولین موجودی که خداوند متعال قصد خلق آن را داشته است. انسان اولین موجود بالقصد و آخرین موجود بالفعل است؛ یعنی خداوند قصد آفریدن آدم داشته است که عالم را آفریده است. این موجود که از حیث ظاهر، آخرین موجود آفریده شده است، می‌تواند به باطن و کنه هستی سفر کند. انسان در صورت ظهور و تجلی است که می‌تواند به ذات و باطن پدیده‌ها و در نهایت به اصل مبدأ یعنی خداوند متعال رجوع نماید. (ابن عربی، ۲۰۰۲، ۸)

بردباری و عدالت، شامل شده است (رهنورد، ۱۳۷۸، ص ۱۲). می‌توان چنین نتیجه گرفت که توجه حکمت به تعالی و کمال انسانی و اوج‌گیری و عروج او، خواه از طریق ذوق و کشف و شهود و خواه منطقی و خرد به سوی حقیقت است.

حکمت در قرآن

واژه «حکمت» بیست بار و واژه «حکیم» نود و هفت بار در قرآن کریم آمده است. حکیم از اوصاف حق تعالی به معنی کسی است که جز به درستی و نیکویی نمی‌گوید و انجام نمی‌دهد.

حکمت و اسماء الحسنی

اسم، لفظی است معنی‌دار، برای نامیدن ذات یک چیز و صفت، لفظی است معنی‌دار، برای نامیدن یا کیفیت آن چیز. اسم ذات الهی «الله» است که اسم یا کلمه جلاله نامیده می‌شود و ۲۶۹۹ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است (خرمشاهی، ۱۳۸۱، ص ۵۴۸). خداوند دارای اسماء الحسنی است.

«ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها»؛ و خدای را نام‌های نیکوست پس او را با آنها بخوانید (قرآن، اعراف، ۱۸۰).

«قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایما تدعوا فله الاسماء الحسنی»؛ بگو او را چه الله بخوانید، چه رحمان، هر چه بخوانید او را نام‌های نیک است (قرآن، اسراء، ۱۱۰).

«الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی»؛ خداوند است که خدایی جز او نیست، او را نام‌های نیکوست (قرآن، طه، ۸).

«هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی»؛ اوست خداوند، آفریدگار، پدیدآور صورتگر، او راست نام‌های نیک (قرآن، حشر، ۲۴).

«حکیم» یکی از اسماء خداوند متعال به معنی همیشه راست‌گفتار و درست‌کردار است. ریشه «حکمت» از باب نصر به معنی فرمان دادن و از باب شرف به معنی حکیم گردیدن، فرمان دادن، دانش و حکمت داشتن، قضاوت و داوری نمودن است. (عبدالباقی، ۱۳۷۴، ص ۲۱۵)

«وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ»
 و چون عیسی پدیده‌های شگرف را آورد گفت به راستی
 برای شما حکمت آورده‌ام. (قرآن، زخرف، ۴۲)
 «وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوءَةَ»
 به راستی که به بنی اسرائیل کتاب، حکمت (فرمانروایی) و
 پیامبری بخشیدیم. (قرآن، جاثیه، ۱۶)
۴. خداوند اعطاکننده و معلم حکمت
 «يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»؛ او به هر کس که بخواهد
 حکمت می‌بخشد. (قرآن، بقره، ۲۶۹)
 «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ
 حِكْمَةٍ»؛ و چنین بود که خداوند از پیامبران پیمان گرفت
 که چون به شما کتاب و حکمت بخشیدم. (قرآن، آل
 عمران، ۸۱)
 «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حِكْمًا وَعِلْمًا»؛ (یوسف) و چون
 به عنفوان جوانی رسید، به او حکمت (نبوت) و علم
 بخشیدیم. (قرآن، یوسف، ۲۲)
 «وَكَأَلَّا آتَيْنَا حِكْمًا وَعِلْمًا»؛ و به هر دو (داود و
 سلیمان) حکمت و علم بخشیدیم. (قرآن، انبیاء، ۷۹)
 «وَإِلَّا لَوَطَّأْنَا حِكْمًا وَعِلْمًا»؛ و به لوط حکمت و علم
 بخشیدیم. (قرآن، انبیاء، ۷۴)
 «رَبِّ هَبْ لِي حِكْمًا وَالحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ»؛ پروردگارا به
 من (موسی) حکمت ببخش و مرا به شایستگان ببیونند.
 (قرآن، شعراء، ۸۳)
 «وَإِذْ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حِكْمًا وَعِلْمًا»؛ و چون
 (موسی) به کمال بلوغ رسید و برومند شد به او
 حکمت و علم بخشیدیم. (قرآن، قصص، ۱۴)
 «وَإِذْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ»؛ و به راستی به لقمان
 حکمت بخشیدیم. (قرآن، لقمان، ۱۲)
 «وَإِذْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةَ يَقْظُكُم بِهِ»؛
 و آنچه از کتاب و حکمت بر شما نازل کرد و بدان پندتان
 داد. (قرآن، بقره، ۲۳۱)
 «وَإِذْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمْنَاكَ مَا لَمْ تُكُنْ
 تَعْلَمُ»؛ خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و به تو
 چیزی را که نمی‌دانستی آموخت. (قرآن، نساء، ۱۱۳)

«إِنَّا لَنُؤْتِيهِمُ الْوَحْيَ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ مَا تُعْلَمُونَ»؛ ما همه از خداییم و به سوی
 خدا می‌رویم. (قرآن، بقره، ۱۵۱)
 «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ»؛ و او با شماست هر جا که
 باشید.
 «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ و ما از رگ گردن
 به او نزدیک‌تریم. (قرآن، ق، ۱۶)
۲. حکیم؛ وصف خداوند
 حکمت صفت خداوند و حکیم کسی است که محکم،
 متقن و استواردارنده آفرینش پدیده‌هاست. این صفت بیش
 از نود بار در قرآن تکرار شده است. حکمت با واژه عزیز
 «العزیز الحکیم»، با علیم «علیم حکیم»، «حکیم علیم»،
 با خبیر «حکیم خبیر»، با تواب «تواب حکیم»، با حمید
 «حمید حکیم»، با واسع «واسع حکیم» همراه گردیده
 است. (ابن عربی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۰)
۳. حکمت؛ علم نبوت
 حکمت، علم نبوت است و واسطه نزول و معلم آن
 پیامبران (ع) هستند:
 «وَإِذْ عَلَّمْنَاكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ»؛
 (ای عیسی) یاد کن که به تو حکمت و تورات و انجیل
 آموختیم. (قرآن، مائده، ۱۱۰)
 «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنَّبُوءَةَ»؛ اینان
 کسانی هستند که بدیشان کتاب و حکمت و نبوت
 بخشیدیم. (قرآن، انعام، ۸۹)
 «ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنَ الْحِكْمَةِ»؛ (ای محمد)
 این از آن حکمت‌هاست که پروردگارت بر تو وحی کرده
 است. (قرآن، اسراء، ۳۹)
 «يَا يُحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا»؛ ای
 یحیی! کتاب آسمانی را به جد و جهد بگیر، و به او در عهد
 صباوت حکمت بخشیدیم. (قرآن، مریم، ۱۲)
 «فَوَقَّبَ لِي رَبِّي حِكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ»؛
 (موسی) سپس پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از
 پیامبران گردانید. (قرآن، شعراء، ۲۱)

«ما كان لبشر ان يؤتیه الله الكتاب والحکم والنبوّه»؛ هیچ بشری را نرسد که خداوند به او کتاب و حکمت و نبوت داده باشد. (قرآن، آل عمران، ۷۸)

«ذالک نلتوه علیک من الایات و الذکر الحکیم»؛ اینها (همه را) از آیات خویش و قرآن و حکمت‌آمیز بر تو می‌خوانیم. (قرآن، آل عمران، ۵۸)

۵. پیامبران؛ آموزگاران حکمت

«ربنا وابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلّمهم الكتاب والحکم»؛ پروردگارا و از میانشان پیامبری برانگیز که آیات تو را بر آنان بخواند و به آنان کتاب آسمانی و حکمت بیاموزد. (قرآن، بقره، ۱۲۹)

«کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکّیکم و یعلّمکم الكتاب والحکم و یعلّمکم مالم تکنوا تعلمون»؛ همچنانکه پیامبری از خودتان به میان شما فرستادم که آیات ما را بر شما می‌خواند و پاکدل‌تان می‌گرداند و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد و آنچه نمی‌دانستید به شما آموزش دهد. (قرآن، بقره، ۱۵۱)

۶. قرآن؛ کتاب حکمت

«الر تلک آیات الكتاب الحکیم»؛ این آیات کتاب حکمت‌آموز است. (قرآن، یونس، ۱)

«و کذالک انزلناه حکماً عربیاً»؛ و بدینسان آن را به صورت کتابی حکمت‌آموز عربی نازل کردیم. (قرآن، رعد، ۳۷)

«الر کتاب أحکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر»؛ کتابی است از سوی فرزانه‌ای آگاه که آیات آن استوار و روشن (حکیمانه) و شیوا بیان شده است. (قرآن، هود، ۱)

۷. حکمت؛ انسان، خیرکثیر

انسان، تنها موجود مفسر هستی است. او علاوه بر اینکه در جهان زندگی می‌کند، جهان را برای خود تفسیر می‌کند. او بیش از آنکه در جهان زندگی کند، در جهان تفسیرشده خود از چیستی و اهدافی که باعث خلقت او شده است، زندگی می‌کند. انسان با تفسیر جهان طبیعی، خود را از محدوده یک زندگی حیوانی رها کرده، پا به دنیای زندگی برتر می‌گذارد؛ به گونه‌ای که معنای حیات و

زندگی انسانی، رها شدن از سطح نگاه و فضای عادی و گام نهادن به فضای متعالی و برتر است. فضای متعالی و برتر، فضایی است که حقیقت پدیده‌ها و واقعیات در آن نقش اساسی دارد. انسان تنها موجودی است که استعداد نزدیک شدن به فضای حقیقی را دارد. فضایی که در آن حقیقت پدیده‌ها و حوادث، اصلی‌ترین سازه‌های ساختاری آن را می‌سازد. انسان در پی تلاش و عقلانیت می‌تواند امکان شناخت لایه‌ها و سطوح طبیعی پدیده‌ها را به دست آورد؛ اما ورود به لایه‌های عمیق پدیده‌ها و هستی و دریافت کنه و ذات عالم، فقط با اجازه و اذن خالق و صاحب هستی و پروردگار یکتا میسر است.

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند
و آن که این کار ندانست در انکار بماند
(حافظ، ۱۳۷۸، ص ۱۳۰)

انسانی می‌تواند پس از آگاهی و معلومات طبیعی و سطحی، قدم به دریافت‌های عمیق بگذارد که محرم شود. انسان باید از خود قابلیت‌های فراوان نشان دهد تا چنین اجازه‌ای دریافت کند. انسانی می‌تواند محرم باشد که به او حکمت داده باشند. حکمت مجوز ورود به فضای حقیقی جهان هستی است؛ فضایی که در پس تمام معانی مجازی این جهان به پدیده‌ها، معنی حقیقی و شکل واقعی آن به «حکیم» اعطا می‌شود؛ فضایی که در آن ماهیت حقیقی پدیده‌ها نشان داده می‌شود و چیز دیگری جز حقیقت نیست. حکمت و به تبع آن خیرکثیر الهامی برگرفته شده از الهامات خاص خداوند است که به صورت‌های متفاوت بنا به لیاقت انسان‌های لایق، داده می‌شود:

«یوتی الحکمه من یشاء و من یوت الحکمه فقد اوتی خیراً کثیراً و ما یدّکر الا اولوا الالباب»؛ او به هر کس که بخواهد حکمت می‌بخشد و به هر کس که حکمت بخشیده باشد، بی‌شک خیر بسیارش داده‌اند و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد. (قرآن، بقره، ۲۶۹)

حکمت در زبان قرآن کریم، پدیده‌ای نیست که انسان بتواند به گونه مستقیم آن را درک و دریافت کند، بلکه حکمت، هدیه‌ای از جانب خداوند است. انسان باید کوشش کند تا استحقاق دریافت آن را داشته باشد؛ اقبال از طرف

خرد به سوی حقیقت است: «حکمت علم به افضل اشیا و افضل علوم است. حکمت معرفت وجود حق است و وجود حق، واجب الوجود بذاته است. حکیم کسی است که به حد کمال دارای علم نسبت به واجب بذاته است.» (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۲۸۹) «و علم ادم الاسماء کُلِّها»؛ و همه نام‌ها را به آدم آموخت. (قرآن، بقره، ۳۰)

پیامبران نیز خبرآورنده آن حقایق هستند؛ حقایقی که با تابیدن به قلب مومن همراه است تا مشاهده قلبی را برای حکیم ممکن سازد: «مراد از قلب نیرویی است مرموز که حقایق الهی را چنان روشن و شفاف ادراک می‌کند که غبار هیچ شکلی بر آن نمی‌نشیند.» (بیدافر، ۱۳۷۸، ۱۹۳) وقتی قلب، حق تعالی را در بر می‌گیرد، دیگر هیچ‌یک از مخلوقات، همراه خدا در قلب نمی‌گنجد. انگار، قلب پر از خدا می‌شود. معنای این سخن آن است که وقتی حق بر قلب تجلی می‌کند و قلب او را می‌نگرد، دیگر نمی‌تواند با بودن خدا به غیر او نظر کند. (عفیفی، ۱۳۸۰، ۱۹۶)

۹. حکمت: کمال انسانیت

شرافت و کمال انسانی زمانی حاصل می‌شود که توانایی دریافت امانت الهی یا جایگاه خلیفه الهی را داشته باشد. «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً»؛ و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من گمارنده جانشینی در زمین هستم. (قرآن، بقره، ۳۰)

عالم، ظهور اسماء الهی است و از آنجا که اسماء الله باید ظهور پیدا کند، حکمت منشأ الحکیم است و افضل‌ترین علمی است که به خداوند می‌پردازد و علم آن، علم پیدا کردن به کنه حقایق اشیا و امور است. در سفر معرفتی از ظاهر به باطن، انسان به کمال انسانیت خویش می‌رسد و در جایگاه خلیفه الهی قرار می‌گیرد. رسیدن به کمال، حرکتی معکوس از موجودی بالفعل به موجودی بالقصد است. استقرار در این نقطه به این معنا است که انسان باید جایگاه وجودی خویش را بشناسد و مرتبه همه موجودات را بداند و «این علم‌الوجود پشتوانه آن سفر معرفتی است و هر کس که فاقد آن باشد، آن سفر معرفتی

خداوند است، نه از طرف انسان.» «حکمت صنعتی است که توسط انسان هر آنچه را در عالم، در واقع و در نفس‌الامر وجود دارد دریافت می‌کند.» (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۳۰) انسان از طریق تحصیل حکمت به احوال و چگونگی واقعیت‌های موجودات و اشیا، علم و آگاهی پیدا می‌کند؛ اما این آگاهی تا اندازه‌ای است که استعداد بشری و توان و درک انسانی اقتضا می‌کند. حکمت تکامل نفس است از راه شناخت حقایق موجودات، همان طور که هستند و نیز حکم کردن به وجود آن حقایق است از روی تحقیق و برهان. (ابن عربی، ۱۹۶۹، ص ۴) انسان به وسیله تحصیل حکمت از نفس خویش خروج می‌کند و به سوی کمال ممکن خویش، همه استعدادهای انسانی و عقلانی خویش را به فضیلت می‌رساند. انسان در کنار این کوشش و تلاش، باید بیشترین همت را برای آنچه پس از دانش و معرفت و شناخت به دست می‌آورد، انجام دهد؛ چراکه هیچ کس دانا به حکمت نیست مگر آنکه او را حکمت دهند؛ پس «حکمت هدیه‌ای است از جانب خدا، به همان گونه که ما شیء وجودی نبودیم و خدا هستی اعیان ما را به ما، هبه کرد. پس علم الهی همان است که خدای سبحان معلم آن است و از طریق الهام و القا و از راه فرود آوردن جبریل به قلب، حادث می‌شود.» (ابن عربی، بی‌تا، ص ۲۳۳)

حکمت همچنین به معنی آن چیزی که مانع جهل شود، آمده است: «هر کلامی که با حق مطابق باشد و گفته‌اند نهان هر چیز در جای خود و به جا بودن یک چیز است. حکمت در اصل به معنای اتقان و استواری سخن و اندیشه است و وجه تسمیه‌اش این است که مانع از هر چیز ناشایسته شود.» (البستانی، ۱۹۹۷، ص ۱۸۴)

۸. حکمت: جامع علوم

حکمت جامع علوم است و طیف وسیعی از واژه‌ها را در بر می‌گیرد: تعالی، کمال، باطن، درون، غایت، حقیقت، واقعیت، ذوق، شهود، قاعده، وسیله، صنعت، عقل، فرزاتگی، خرد، حلم و بردباری، از جمله آنهاست. (ره‌نورد، ۱۳۷۸، ۱۲) در این طیف از واژگان، مفهومی از معرفت نهفته است که قرین با واقعیت و حقیقت و متوجه تعالی و کمال و نهایتاً اوج‌گیری انسان از طریق ذوق و شهود و

را آغاز نخواهد کرد و در مرتبه ظاهر باقی می‌ماند» (حکمت، ۱۳۸۴، ص ۴۴-۷۰) انسان از راه حکمت می‌تواند به مراتب موجودات و ترتیب وجودی و منزلت آنها پی ببرد و خدای کریم، با رحمت خود به هر موجودی خلق خاص او عطا کرده و انسان صاحب حکمت باید با آنچه خدا به او داده است حق هر موجود را اعطاء تکوینی کند. (ابن عربی، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۲۳۲)

نتیجه آنکه انسان واجد حکمت، کمال‌خواهی را جهت حرکت خود قرار داده، در راه وصول به حق تعالی دارای وضعیتی مطلوب است. او هر پدیده را در جای خود می‌نهد و در راستای غایت وجودی آن پدیده نه به خود ظلم می‌کند و نه حق هیچ چیز و هیچ کس را ضایع می‌گرداند. بدین گونه هر گونه رابطه نه بر اساس نفس انسان، بلکه بر اساس آنچه خداوند مقرر کرده است، شکل می‌گیرد. خداوند چارچوب حقوق همه چیز و هر کس را بر اساس حکمت وجودی آن‌ها و از طریق پیامبران نازل کرده است. هدف پیامبران نیز در کتب آسمانی، هدایت انسان به سوی خداست و هدایت با تابیدن نور حقیقت وجود همراه است تا مشاهده قلبی برای حکیم را ممکن سازد.

قصه یوسف: قصه‌ای حکمت محور

الف) یوسف حکیم است

قصه یوسف (ع) با توجه به ویژگی‌های حکمت در قرآن، قصه‌ای حکمت محور و یوسف (ع) حکیم است. این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱. خداوند او را انتخاب و به او حکمت عطا می‌کند

«و کذالک یجتبیک ربک»؛ و این چنین پروردگارت تو را بر می‌گزیند. (قرآن، یوسف، ۶)
 «و لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ حَكَمًا و عَلَمًا»؛ و چون به عنفوان جوانی رسید، به او حکمت [نبوت] و علم بخشیدیم. (همان، ۲۲)

«هَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مِنْ نَشَاءٍ»؛ هر که را خواهیم رحمت خویش بر او ارزانی داریم. (همان، ۵۶)

۲. خداوند آموزگار او است

«و یعلّمک من تأویل الاحادیث»؛ و به تو تعبیر خواب می‌آموزد. (همان، ۶)
 «کذالک کدنا لیوسف»؛ بدینسان به یوسف تدبیر و ترفند آموختیم. (همان، ۷۶)
 «و علّمتنی من تأویل الاحادیث»؛ و به من بهره‌ای از تعبیر خواب آموختی. (همان، ۱۰۱)
 «قد من الله علینا»؛ خداوند بر ما منت نهاد. (همان، ۹۰)
 ۳. علم نبوت

«و یتّم نعمتة علیک و علی آل یعقوب کما اتمّها علی ابویک من قبل ابراهیم و اسحاق ان ربک علیم حکیم»؛ و نعمتش را بر تو تمام کرد، همچنانکه در گذشته بر پدرانت ابراهیم و اسحاق به کمال رسانده بود، بی‌گمان پروردگارت داناتی فرزانه است. (همان، ۶)

«و اوحینا الیه»؛ و به او وحی کردیم. (همان، ۱۵)

ب) خیر کثیر یوسف، دارنده خیر کثیر

۱. برگزیده توسط خداوند

«و کذالک یجتبیک ربک»؛ و بدینسان پروردگارت تو را بر می‌گزیند. (همان، ۶)
 ۲. آموختن تعبیر خواب

«و یعلّمک من تأویل الاحادیث»؛ و به تو تعبیر خواب می‌آموزد. (همان، ۶)

«و لنعلّمه من تأویل الاحادیث»؛ و سرانجام به او تعبیر خواب بیاموزیم. (همان، ۲۱)

«و علّمتنی من تأویل الاحادیث»؛ و به من بهره‌ای از تعبیر خواب آموختی. (همان، ۱۱۰)

۳. دارای نعمت کامل

«و یتّم نعمته علیک و علی آل یعقوب»؛ و نعمتش را بر تو و آل یعقوب به کمال می‌رساند. (همان، ۶)

۴. عبرت برای انسان‌ها

«و لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسائلین»؛ برآستی در [سرگذشت] یوسف و برادرانش برای پرسندگان عبرت‌هاست. (همان، ۷)

۵. محبب وحی
«و اوحینا الیه»؛ و به او وحی کردیم. (همان، ۱۵)
۶. دوران‌دیش
«لتنبئتهم بأمرهم هذا و هم لا یسعون»؛ قطعاً آنان را از این کارشان در حالی که نمی‌دانند با خبرخواهی کرد. (همان، ۱۵)
۷. سودرسان در آینده
«عسی ان ینفَعنا»؛ چه بسا به ما سود رساند. (همان، ۲۱)
۸. متمکن
«و کذالک مکنا یوسف»؛ و بدینسان یوسف را در آن سرزمین تمکن بخشیدیم. (همان، ۲۱)
۹. حکیم و صاحب دانش
«و اتیناه حکماً و علماً»؛ و به او حکمت و علم بخشیدیم. (همان، ۲۲)
۱۰. نیکوکار
«و کذالک نجزی المحسنین»؛ و بدینسان پاداش نیکوکاران را جزا می‌دهیم. (همان، ۲۲)
- «ولا نُضیع اجراء المحسنین»؛ و اجر نیکوکاران را تباه نمی‌سازیم. (همان، ۵۶)
- «لا یُضیع اجرا لمحسنین»؛ خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند. (همان، ۹۰)
۱۱. معصوم
«و هم بها لولا ان رءا برهانه»؛ و اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ آن زن می‌کرد. (همان، ۲۴)
۱۲. پدیده‌ها را آن گونه که هست می‌بیند
«و هم بها لولا ان رءا برهان ربه»؛ و اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ آن زن می‌کرد. (همان، ۲۴)
۱۳. بدی و زشتی از او دور است
«کذالک لنصرف عنه السوء و الفحشاء»؛ اینگونه [کردم] تا ناپکاری و ناشایستی را از او دور بگردانیم. (همان، ۲۴)
۱۴. بنده مخلص
«انه من عبادنا المخلصین»؛ چرا که او از بندگان اخلاص یافته ما بود. (همان، ۲۴)
۱۵. راستگو
«و ان کان قمیصه قدّ من دبر فکذبت و هو من الصادقین»؛ و اگر پیراهنش از پشت دریده شده، زن دروغ می‌گوید و مرد راستگوست. (همان، ۲۷)
۱۶. زیبایی صورت و سیرت
«ان هذا آلا ملک کریم»؛ این جز فرشته‌ای گرامی نیست. (همان، ۳۱)
۱۷. تن ندادن به زندگی ننگین
«قال ربّ السجن أحبّ الی مما یدعوننی الیه»؛ گفت پروردگارا زندان برای من خوشتر است از آنچه مرا به آن می‌خوانند. (همان، ۳۳)
۱۸. مستجاب الدعوه
«فاستجاب له»؛ آنگاه پروردگارش [درخواست] او را اجابت کرد. (همان، ۳۴)
۱۹. دعوتگر توحید
«یا صاحبی السجن ءأرباب متفرقون خیراً ام الله الواحد القهار»؛ ای دو رفیق زندانیم آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر. (همان، ۳۹)
۲۰. تاویل‌کننده خواب
«آلا نبأ تکما بتاویله»؛ شما را از تعبیر آن (خواب) آگاه می‌کنیم. (همان، ۳۷)
۲۱. اعاده حیثیت
«فَسئله ما بال النسوة اللّتی قَطعن ایدیهنّ»؛ از او بپرس که کار و بار آن زنان که دستانشان را بریدند، چه شد. (همان، ۵۰)
- «آلان حصحص الحقّ انا راودته عن نفسه و انه لمن الصادقین»؛ اینک حق آشکار شد من [بودم که] از او کام خواستم و او از راستگویان است. (همان، ۵۱)

۲۲. با منزلت
«هاوی الیه اخاه قال ائی انا آخوک»؛ برادرش را در کنار گرفت و گفت من برادرت هستم. (همان، ۶۹)
«و رفع أبویه علی العرش»؛ و پدر و مادرش را بر تخت نشاند. (همان، ۱۰۰)

۳۲. همه چیز لطف خداست
«رب قد ءاتیتنی من الملك و علمتی من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت ولی فی الدنیا و الاخره»؛ پروردگارا به من بهره‌ای از فرمانروایی بخشیدی، و به من بهره‌ای از تعبیر خواب آموختی، ای پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین، تو در دنیا و آخرت سرور منی. (همان، ۱۰۱)

۳۳. مسلمان
«و توقنی مسلماً»؛ مرا مسلمان بمیران (همان، ۱۰۱)
۳۴. همراه صالحان
«والحقنی بالصالحین»؛ و به نیکان بازرسان. (همان، ۱۰۱)

زیبایی‌شناسی قصه‌های قرآن کریم

ورود به دنیای معانی باطنی قرآن کریم بر اساس انگیزه‌های متفاوت، ورود به فضای خاص متناسب با همان انگیزه است. قرآن کریم فراتر از هر داستان و ادبیات و هنر، یک کتاب انسانی است. کلام خداوند فضای زیبایی شناختی مخصوص به خود دارد. این فضا را با مشخصه‌های خاصی می‌توان شناخت:

۱. سیال بودن در زندگی انسان

قبل از پرداختن به هر ویژگی در زمینه زیبایی‌شناسی حاکم بر قرآن کریم، سیال بودن این نوع زیبایی و چگونگی آن بر تمام زوایای فردی و اجتماعی انسان جلب نظر می‌کند. آنچه با زبان قصه و داستان با تکیه بر ساختارهای محکم در قرآن کریم بیان می‌شود، با محوریت ایمان از نهادی‌ترین بخش ناخودآگاه ضمیر انسان ریشه گرفته تا مشخص‌ترین حرکات اجتماعی او را پوشش می‌دهد. به این لحاظ اولین رکن اساسی این زیبایی‌شناسی، طبیعی بودن و انسانی بودن آن است؛ به گونه‌ای که انسان می‌تواند با آن زندگی کند و تا پایان از

«قال اناک الیوم لدینا مکین امین». «گفت امروز نزد ما صاحب جاه و امین هستی. (همان، ۵۴)

۲۳. امین و حافظ ملت
«انی حفیظ امین»؛ من نگهبانی کاروانم. (همان، ۵۵)
۲۴. عادل
«آئی اوفی الکیل»؛ من پیمان‌ها را تمام می‌دهم. (همان، ۵۹)

۲۵. بهترین میزبان
«و انا خیر المنزلین»؛ و بهترین میزبانان هستم. (همان، ۵۹)

۲۶. صاحب قدرت
«و کذالک مکنا لیوسف فی الارض»؛ و بدینسان یوسف را در آن سرزمین تمکن بخشیدیم. (همان، ۵۶)

۲۷. مؤمن و باتقوا
«ءامنوا و کانوا یتقون»؛ ایمان آورده و تقوا ورزیده باشند. (همان، ۵۷)

۲۸. متقی و صابر
«من یتق و یتصبر»؛ هر کس پروا و شکیبایی پیشه کند. (همان، ۹۰)

۲۹. برتری داشتن
«قالوا تالله لقد ءاثرک الله علینا»؛ گفتند به خدا، خداوند تو را بر ما برتری داد. (همان، ۹۱)

۳۰. سرزنش‌گر نیست
«قالوا ان یسرق فقد سرق آخ له من قبل فاسرها یوسف فی نفسه ولم یتبدها لهم»؛ گفتند اگر [بنیامین] دزدی کرده، پیشترها برادر ابوینی او هم [یوسف] دزدی کرده بود. اما یوسف این [شما] را فرو خورد (در دل نگه داشت و به روی آنان نیاورد. (همان، ۷۷)

«قال لا تثریب علیکم الیوم»؛ گفت امروز سرزنشی بر شما نیست. (همان، ۹۲)

۳۱. تحکیم خانواده
«قال ائتونی باخ من ابیکم»؛ [یوسف] گفت [آن] برادر پدری‌تان را هم نزد من بیاورید. (همان، ۵۹)

همراهی آن بهره بگیرد. این بهره‌گیری از یک عنصر جدا و در کنار زندگی نیست، بلکه در متن زندگی جریان دارد.

۲. تحریک نیروی نهفته در ضمیر انسان

زیبایی‌شناسی حاکم بر قصه‌های قرآن به گونه ارائه‌پند و اندرز نیست، از همان لحظه شروع، توانایی و نیروی نهفته در ضمیر انسان را تحریک کرده، آن را به انسان می‌شناساند. از درون خود انسان روش بهره‌گیری از آن را معرفی و استفاده از آن را یاد می‌دهد. در قصه‌های قرآن به گونه‌ای بسیار عالی یک روش زندگی مطرح می‌شود. در این روش فراتر از اتفاقاتی که صرفاً به عنوان مثال بیان می‌گردد، به نکاتی اشاره می‌گردد آن چیزی است که به عنوان یک ارزش برای انسان زیبا و دلپسند است. ارزش‌های مطرح شده، هیچ گاه از عنصر زیبایی جدا نمی‌گردد؛ به گونه‌ای که یک توصیف زیبا از ارزش‌های انسانی در قالب بیان جریانی از زندگی شکل می‌گیرد.

۳. تأثیرات بلاواسطه در انسان

فضای زیبایی‌شناسی حاکم بر قصه‌های قرآن کریم به گونه‌ای است که بحث از حقایق وجودی انسان و هستی را به نحوی تأثیرگذار و بلاواسطه مطرح می‌کند. زمینه درک و جذب محتوی حاکم بر قصه‌ها آن قدر قوی و پراترزی است که مخاطب در لحظه حضور با آن، دچار تغییر می‌شود؛ گویا این تغییر به گونه‌ای تکوینی اتفاق می‌افتد، تا آن جا که مخاطب چندان متوجه آن نمی‌شود. تأثیرات بلاواسطه‌ای که بر ضمیر انسان گذاشته می‌شود گرایش‌های پنهانی از جذب و تغییر را در عمق وجود انسان به وجود می‌آورد.

۴. اختیار انتخاب انسان

در قصه‌های قرآن کریم، زندگی انسان به عنوان مخزن و منبع بزرگی متشکل از امور متفاوت، به عنوان زیرساخت امر اشتیاق و تنفر انسان مطرح می‌گردد. زندگی و حیات انسان در شکل طبیعی، به زیبایی‌ها و خوبی‌ها اشتیاق دارد و اگر از شکل طبیعی خارج نشود از امور زشت متنفر خواهد بود؛ در نتیجه، حیات طیبیه انسانی با همان اشتیاق و تنفر ساخته می‌شود؛ اما انسان با داشتن اختیار می‌تواند

با گرایش به وسوسه‌های درونی و انگیزه‌های بیرونی، از آنچه بدان اشتیاق ذاتی دارد عدول کرده، به زشتی‌ها گرایش پیدا کند.

قهرمانان و شخصیت‌های قصه‌های قرآن کریم تحت سیطره دو گرایش الهی و شیطانی هستند؛ به گونه‌ای که در هر گام و تصمیم بر سر دو راهی قرار دارند. جدا از عوامل اشتیاق‌آفرین یا تنفرزای درونی، دو گرایش حاکم، انسان را به دو سوی مثبت و منفی دعوت می‌کند. این دعوت چنان پنهانی و درونی است و چنان در عمق وجود او جای می‌گیرد که در طول جریان قصه پژواک‌های آن قابل رؤیت و مشاهده است. حرکت قهرمان در قصه‌های قرآن کریم و به تبع آن مخاطب و انسان در طول زندگی، جریان دو سویه‌ای است که مثبت و منفی آن را خودش انتخاب و براساس آن گام بر می‌دارد.

۵. کشمکش انسان

کشمکش قصه‌های قرآن از چگونگی تحیر انسان در پاسخ دادن به دو دعوت و دو گرایش، یعنی ایمان و کفر شروع می‌شود. این نوع حاکمیت زیبایی‌شناسی خاص ایمان در شخصیت‌پردازی در مقابل کفر، امر پیش‌بینی شده و از قبل طراحی شده نیست. ایمان و کفر، دو ماهیت برآمده از شرایط خاص و عوامل تشویق‌کننده مخصوص است که انسان با آن درگیر است. تمام اجزای قصه‌های قرآنی بر این اساس شکل و ماهیت می‌گیرند.

معنی و ارزش زندگی شخصیت‌ها از منبع آفرینش کسب می‌شود. این منبع عناصر فعال زنده را فرا روی قهرمان قرار می‌دهد. این عناصر جهان را برای قهرمان می‌سازد؛ جهانی که دو جنبه شخصی و عام دارد. شخصیت به صورت طبیعی هم در جهان خارجی و هم در جهان درونی و التهاب درونی خویش درگیر است. قهرمان اگر می‌خواهد مومن باشد، باید تسلیم امور خاص باشد. این امور به ظاهر بد و ناهنجار هستند و گاه چنین نیستند؛ در قصه «ابراهیم»، آنچه از او خواسته می‌شود (قربانی اسماعیل) مطلوب انسان نیست، «یونس» به بلا گرفتار می‌شود، «ایوب» دچار مهلکه می‌گردد؛ اما عنصر تسلیم برآمده از ایمان به جریان زندگی آنها شکل خاص می‌دهد.

زیبایی‌شناسی حاکم بر داستان حضرت یوسف(ع) زمانی که قرآن به عنوان کتاب هدایت و همواره جاوید، به نقل قصه می‌پردازد، علاوه بر تمام منظورها، هدفی خاص را بیان می‌کند. برای درک این هدف، نخست می‌توان زیبایی‌شناسی حاکم بر آن را شناخت. قرآن کریم معنوی‌ترین کتاب برای پیروان خویش است و طبیعی است که زیبایی‌شناسی حاکم بر قصه‌های آن دارای دو بعد معنوی و مادی است.

هدایت انسان در قالب بیان قصه و داستان، یعنی کمک گرفتن از عوامل ناپیدای ضمیر انسان در گرایش به عوامل زیبایی، در تعقیب فضای زیبایی‌شناسی حاکم بر داستان حضرت یوسف، به صورت طبیعی این عوامل نیز شناخته می‌شود.

۱. حکمت زیبایی حاکم بر کل داستان

زیباترین امر که باید شناخته شود، بیان داستان است. آنگاه که آیات الهی و سخنان خداوند در قالب داستان و قصه بیان می‌شود، جدا از شأن نزول‌هایی که برای آیات الهی بیان می‌شود تا به درک و فهم انسانی یاری رساند، زیبایی نزول اتفاق می‌افتد و آن نزول به یک منطقه معنوی خاص است. اگر انسان تصور می‌کند که آیات الهی به لحاظ کلام خدا بودن در یک حوزه نورانی خاص و فضایی انتزاعی دور از زندگی بیان می‌شود و فقط ناظر به حالات متعالی روان انسان است، بیان قصه خلاف آن را ثابت می‌کند.

بیان قصه، آیات الهی را ناظر به زوایای پنهان و آشکار روح انسان و فضاهای متفاوت زندگی او را بیان می‌کند. بیان قصه، آیات الهی را ناظر به نحوه شکل یافتن خواسته‌های درونی انسان و تفکرات عمیق او در فضای زندگی و برخوردهای عینی قرار می‌دهد. با بیان قصه حقیقت آیات الهی در دسترس کنکاش‌های ذهنی قرار می‌گیرد.

بیان آیات الهی به صورت داستان و قصه به زیبایی معنوی دیگری نیز دامن می‌زند و آن این‌که آیات ژرف و عمیق الهی مخاطبان زیادی را در سطوح گوناگون تحت پوشش قرار می‌دهد. اندیشه انسان‌های متفاوت، قابلیت

صورت‌های خوشایند و ناخوشایند مبتنی بر ایمان و تسلیم در مقابل همان منبع اصلی آفرینش شکل می‌گیرد. منبعی که در هر جزء آن زیبایی وجود دارد. اجزای زیبایی که بر اساس حکمتی خاص به وجود می‌آید. عناصر تشکیل‌دهنده این حکمت بیش از هر چیز برگرفته شده از شناخت‌های حکیمانه و عارفانه انسان است؛ به گونه‌ای که می‌توان اصلی‌ترین سازه را در زیرساخت قصه‌های قرآن کریم، حکمت و شناخت عارفانه انسان را از هستی دانست. اگر حکمت را گذشتن از سطح عادی و رویه قابل مشاهده پدیده‌ها بدانیم و معتقد باشیم در نگاه حکیمانه، عمق و باطن پدیده‌ها آن گونه که هستند به رویت حکیم می‌رسند، زیبایی‌شناسی حاکم بر قصه‌های قرآن کریم نیز بر این عمق و باطن، بنیان‌گذاری شده است. زیبایی‌هایی که موجب پدید آمدن عناصری خاص می‌شود:

۱. اطمینان و آرامش برآمده از عنصر ایمان؛
 ۲. شور و نشاط برآمده از شناخت توانایی‌های عظیم نهفته در وجود آدمی؛
 ۳. نیروی برآمده از داشتن توان برای گام نهادن به سوی مثبت و منفی؛
 ۴. درک برآمده از دوسویه بودن امور؛
 ۵. تمنای پاکی و خلوص برآمده از قدرت تحریک عوامل بیرونی نسبت به عوامل درونی.
- رسیدن به این زیبایی‌شناسی حکمی و دریافت تجربه آن، جریان و مسیری دارد که مخاطب قرآن از طریق برخورد با قصه‌های آن، باید آن را طی کند. آنچه در تمام قصه‌های قرآن کریم به گونه‌های متفاوت و با شکل‌های گوناگون بیان شده است، توضیح همین جریان و همین مسیر است. گاه از درون آغاز و به بیرون ختم می‌گردد، گاهی از بیرون آغاز و مسایل درونی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. آنچه به شدت جالب و درخور دقت است، ملاحظه همین ارکان زیبایی‌شناسی است که در تمام قصه‌های قرآنی ملاحظه می‌شود. بر این مبنا مخاطب خود را از سطح مسایل عادی و معمولی جدا کرده، به واقعیاتی که از آن به عنوان حکمت هنر اسلامی نام می‌بریم، رهنمون می‌شود.

آنچه بهانه زیبایی‌شناختی در این قصه است به بهترین شکل، اصول پایدار حکمت هنر اسلامی را نیز مشخص می‌کند. این همان توجه به زیبایی معنوی و درونی است که با اندیشه و تفکر شناخته می‌شود. این زیبایی فقط امری مربوط به احساس و حس آدمی نیست، بلکه از اصلی‌ترین ارکان زیبایی در هنر اسلامی است که همانا پیوند تفکر و احساس است: «هنر اسلامی برای اهل تفکر پشتوانه فوق‌العاده ارزشمند حیات معنوی و فرصتی گرانبها برای یادآوری حقایق الهی است». (اعوانی، ۱۳۷۵، ص ۳۴۲) حقیقت الهی، همان انتخاب یوسف به لحاظ شایستگی که دارد و خواهد داشت، است. این بهانه خوبی برای تفکر مخاطب قصه، بر روی این شایستگی‌ها است؛ بهانه‌ای که در تمام موارد در فضای کلی حاکم بر قصه مشاهده می‌شود.

۴. سیرت زیبا در مقابل سیرت زشت

در کنار سیرت زیبای یوسف، سیرت نه چندان زیبای برادران و زلیخا نیز به تصویر در می‌آید؛ سیرتی که براساس حسادت، نیرنگ‌افکنی می‌کند. داستان بر اساس مقابله سیرت زیبا و سیرت زشت در دو سویه ایمان و بی‌ایمانی به خداوند ادامه یافته، شکل نهایی خود را پیدا می‌کند.

۵. زیبایی تقابلی

با قرار گرفتن شیطان به عنوان پشتوانه سیرت زشت، آنچه در رؤیا اتفاق افتاده و در عینیت رو به واقعیت می‌گذارد، توسط یعقوب (ع) به صورت منطقی به یوسف (ع)، بیان می‌شود: «ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت نکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند؛ زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است». (قرآن، یوسف، ۵)

با سخنان یعقوب، شکل اصلی زیبایی‌شناسی حاکم بر این داستان، یعنی «خداوند متعال» سرچشمه زیبایی متعال و «شیطان»، سرچشمه زشتی، مشخص می‌شود. عوامل متعدد و فراوان در طول داستان و زندگی یوسف (ع) به این دو جریان پیوند می‌خورند و سبب تقویت آن می‌شوند. این دو جریان در تمام طول قصه از مراحل شکل‌گیری تا پایان، تصویر شده است:

بهره‌گیری از قصه را دارد و جایگاه این طیف مخاطبان را وسیع و گسترده می‌کند و قرآن را از یک کتاب تخصصی مخصوص نخبگان خارج می‌کند.

۲. تجلی حقیقت معنی در رؤیا

داستان از یک اتفاق در فضای تخیلی روان انسان آغاز می‌شود. رؤیا، هرگونه واقعیتی که داشته باشد و به هر صورتی که از آن تعبیر کنیم مربوط به فضای تخیل ذهن آدمی است. رؤیای حضرت یوسف (ع) یک ظاهر و باطن زیبا دارد؛ یازده ستاره، خورشید و ماه در کنار یکدیگر. معمولاً ستاره و ماه در شب خود را بیشتر نشان می‌دهند؛ اما حضور آنها در کنار خورشید، جذاب‌تر است، ولی آنچه به این رؤیا و تصویر زیبا، جلوه‌ای واقعی و حقیقتی می‌بخشد، بیان یک حقیقت شگرف و بزرگ است. یوسف (ع) باید به عنوان پیامبر و برگزیده خداوند علایم و نشانه‌هایی را بیابد. این رؤیا، اولین نشانه است. این حقیقت زیبا و شگرفت این گونه اعلام می‌شود. در اینجا یکی از زیباترین گزاره‌های مشخص‌کننده هنر اسلامی اتفاق می‌افتد: «بیان زیبایی در هنر اسلامی، به صورت تجلی حقیقت معنوی در قالب زیبایی حقیقی متجلی می‌گردد». (پورثانی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۹-۱۲۴) حقیقت پیامبری یوسف در یک رؤیای صادق با صورتی زیبا و در قالبی قشنگ به او بیان و توسط پدرش، یعقوب (ع) تفسیر می‌شود. تجلی این حقیقت معنوی در شکل مادی سجده ستارگان و ماه و خورشید در رؤیای یوسف (ع) محقق می‌شود.

۳. توجه به واقعیت و حقیقت زیبایی

آنچه رؤیای یوسف (ع) بیان می‌کند برگزیده شدن توسط خداوند است. پیش‌بینی حوادث و تأویل و تفسیر آن از امتیازات او خواهد بود. در ابتدای داستان، زیبایی سیرت که اصلی‌ترین محور در شکل‌گیری این داستان است، مطرح می‌شود. محور زیبایی‌شناسی معنوی که همان زیبایی سیرت است به عنوان قوام‌دهنده و شکل‌دهنده به کل جریان مطرح می‌شود. در معمول داستان‌ها صحبت از زیبایی قهرمان است که محور داستان می‌شود؛ در حالی که مخاطب از چهره واقعی و سیرت قهرمان بی‌خبر است.

- برادران بعد از جریان بنیامین، به یوسف نیز تهمت دزدی می‌زنند. (زشتی)

- یوسف (ع) این سخنان را در دل نهمان می‌دارد و با نگهداری بنیامین موجب پیوستن خانواده به او می‌شود. (زیبایی)

- برادران نزد پدرشان یعقوب به بدگویی بنیامین می‌پردازند. (زشتی)

- یعقوب (ع) از خداوند صبری نیکو می‌خواهد. (زیبایی)

- برادران یعقوب را در گمراهی می‌بینند. (زشتی)

- یعقوب بوی پیراهن یوسف را از فرسنگ‌ها فاصله حس می‌کند. (زیبایی)

- برادران برای گرفتن صدقه برای پدر و مادر و بستگان نزد یوسف می‌آیند. (زشتی)

- یوسف (ع) از گناه آنها می‌گذرد و پیراهن خود را برای یعقوب می‌فرستد. (زیبایی)

- برادران به گناه خود اعتراف می‌کنند و آمرزش می‌خواهند. (زیبایی)

- یعقوب برای آنان آمرزش می‌خواهد. (زیبایی)

- یوسف (ع) نیز از گناهان آنان می‌گذرد و شیطان را مقصر اصلی می‌داند که میان او و برادرانش جدایی انداخته است. (زیبایی)

یکی از دلایل احسن‌القصص بودن این سوره در قرآن مجید این است که پایان داستان با زیبایی‌های معنوی و عرفانی تمام می‌شود.

با قرار گرفتن خدا و شیطان به عنوان پشتوانه زیبایی و زشتی، برخورد میان زیبایی و زشتی، برخورد مستمر تاریخی می‌شود و فراتر از زمان و مکان برای هدایت انسان معنارسانی می‌کند. این دو موج بر روی یک خط مستقیم، تاریخ زندگی انسان را در می‌نورددند و به سوی هدف زیبایی که همان تکامل انسان و هدف زشتی، که انحطاط انسان است، حرکت می‌کند. زیبایی‌شناسی معنوی اصلی‌ترین تکیه‌اش همان تکامل و انحطاط انسانی است که سیرت انسان را در فضای جاودانگی معنوی متکی بر

- برادران بر اثر حسادت با استفاده از عوامل متفاوت او را به چاه می‌افکنند. (زشتی)

- برادران یوسف بر اثر حسادت موجب گم شدن یوسف می‌شوند. (زشتی)

- یوسف در تمام مدت سکوت می‌کند و سر از خانه عزیز مصر در می‌آورد. (زیبایی)

- زلیخا می‌خواهد از یوسف (ع) کام بگیرد. (زشتی)

- یوسف (ع) به خدا پناه می‌برد و از او کمک می‌خواهد. (زیبایی)

- زلیخا برای رها شدن از رسوایی به یوسف (ع) تهمت می‌زند. (زشتی)

- یوسف (ع) بر اساس گواه شاهد در نحوه پاره شدن پیراهن تبرئه می‌شود. (زیبایی)

- زلیخا بر اثر مکر، ترتیب ضیافتی را می‌دهد تا خود را تبرئه کند. (زشتی)

- زنان مصر در مواجهه با یوسف (ع) به سیرت زیبای او پی می‌برند و او را از بشر بالاتر و به فرشته تشبیه می‌کنند. (زیبایی)

- زلیخا برای خوار شدن یوسف (ع) او را به زندان می‌فرستد. (زشتی)

یوسف (ع) به دستور پادشاه مصر به زندان می‌افتد. (زشتی)

- یوسف (ع) زندان را بر تن دادن به اوامر زلیخا ترجیح می‌دهد. (زیبایی)

- یوسف را (ع) به زندان می‌افکنند. (زشتی)

- یوسف (ع) علاوه بر تعبیر خواب زندانیان آنها را به توحید دعوت می‌کند. (زیبایی)

- یوسف (ع) بدی را به بدی جواب نمی‌دهد. خواب پادشاه مصر را تاویل، کمال معنوی و علمی خود را عیان می‌کند. (زیبایی)

- برادران در مصر با مواجهه با یوسف، او را نمی‌شناسند ولی یوسف (ع) آنها را شناخته نه تنها مقابله به مثل نمی‌کند، بلکه آذوقه آنها را تمام و کمال می‌دهد و سرمایه شان را نیز در بار آنها قرار می‌دهد. (زیبایی)

پدیده‌ها را از ظاهر آنها نمی‌توان درک کرد؛ چراکه در پس هر ظاهر، معنی و باطن دیگری نهفته است. این اصل تکیه بر اندیشه و تفکر دارد. بر خلاف آنچه رایج است که زیبایی‌شناسی را فقط در محدوده احساس بررسی می‌کنند، با این اصل، زیبایی‌شناسی وارد عرصه تفکر و اندیشه می‌شود. درون تفکر و اندیشه فرد، کانون جاودانه‌ای برای جایگاه زیبایی تشکیل می‌شود. خردمندی، بخشی از زیبایی می‌شود. لذت در هر زمان و تحت هر شرایطی زیبا نخواهد بود و درد و حرمان در هر زمان و تحت هر شرایطی زشت نخواهد بود.

یوسف (ع) در مقابل تهدید به زندان می‌گوید: «زندان برای من از انجام کاری که از من می‌خواهند، خوش‌تر است. اگر نیرنگ ایشان را از من دور نکنی، از جهالت‌پیشگان خواهم بود.» (قرآن، یوسف، ۳۲) یوسف (ع) به حکم عقل، زیبایی واقعی یعنی زندان را انتخاب می‌کند.

۸. زیبایی، ملاک داوری

انسان به صورت طبیعی در مقام داوری به دلایل و براهین توجه می‌کند که بیشتر جنبه عملی دارد، یا به شواهد و قراین تکیه می‌کند؛ اما در پاره‌ای از احکام ارائه شده در این داستان، زیبایی ملاک حکم است.

یعقوب (ع) در مقابل پسرانش که ادعا می‌کنند بنیامین دزدی کرده و به این لحاظ بازداشت شده است، دلیل قانع‌کننده‌ای برای رد حرف ایشان ندارد، فقط می‌گوید اینک باید صبری نیکو پیشه کنم. در اینجا ملاک برگزیدن صبر، نیکو و زیبایی آن در این مورد شناخته می‌شود. همین پاسخ در مورد گم‌شدن یوسف (ع)، توسط یعقوب (ع) بیان می‌شود. «نفس شما کاری بد برای شما آراسته است، اینک صبری نیکو برای من بهتر است.» (قرآن، یوسف، ۱۸)

۹. زیبایی عرصه نگرش‌ها

یوسف (ع) در مقابل خواسته زلیخا می‌گوید: «به خدا پناه می‌برم. او که مربی من است و منزلت مرا نیکو داشته است، ستمکاران رستگار نمی‌شوند.» (قرآن، یوسف، ۲۳) نگرشی مبتنی بر زیبایی‌شناسی شکل گرفته که اولاً

خواست خداوند پیش می‌برد. خداوند به عنوان دانا و حکیم و شیطان به عنوان دشمن انسان به این فضا شکل و معنا می‌دهد.

۶. زیبایی‌اندیشی

با بیان صفت دانایی و حکمت برای خداوند و صفت دشمنی انسان برای شیطان، دو جنبه ارزشی و ضد ارزشی آفریده می‌شود و خوب و بد معنی پیدا می‌کند. با پیدا شدن این دو جنبه، امور دارای ظاهر و باطن می‌شوند. پدیده‌ای که در ظاهر زیباست، ممکن است در واقع زشت و پدیده‌ای که در ظاهر زشت است ممکن است در واقع زیبا باشد. در اینجا حقیقتی دیگر از زیبایی‌شناسی قرآن جلوه‌گر می‌شود؛ انسان به عنوان منبع تشخیص و سرچشمه ایجاز، از درون خود به پدیده‌های بیرونی رنگ می‌پاشد و به آنها شکل زیبا و زشت می‌دهد. حقیقت وجودی انسان که متأثر از نگاه الهی یا متأثر از وسوسه‌های شیطانی است، به پدیده‌ها، تشخیص و ماهیت می‌بخشد. ماهیت اصلی پدیده‌ها به آنها شکل ارزشی یا سود و منفعت طلبی مادی، می‌دهد؛ از این رو:

انتخاب پدیده‌های به ظاهر زشت اما در واقع زیبا، انتخاب ارزش است.

انتخاب پدیده‌های به ظاهر زیبا اما در واقع زشت، انتخاب سود است.

پاسخ برادران یوسف (ع) به وسوسه‌های شیطانی و افکندن او به چاه، چون پاسخ به حس حسادت آنهاست، برایشان زیبا بود؛ اما در حقیقت امر زشتی بود که آنها سود خود را در آن می‌دیدند و آن را انتخاب کردند.

پاسخ منفی یوسف به خواسته زلیخا، مخالف با گزینه جنسی بود؛ ولی در پشت و ورای آن عقوبت‌های خاصی بود که در نگاه یوسف زشت می‌نمود، اما در نگاه زلیخا زیبا می‌نمود. یوسف وانهادن سود و برگرفتن ارزش را انتخاب می‌کند که خدا پشت سر آن است.

۷. زیبایی معنی‌دار

با شکل‌گیری ارزش و سود یک اصل زیبایی‌شناسی معنوی دیگر متولد می‌شود که معناداری است. در این اصل هیچ پدیده‌ای پوچ و بی‌معنا نخواهد بود معناداری جامع و گسترده‌ای همه پدیده‌ها را پوشش می‌دهد. معنی

خیر کثیر و رحمت خداوند برای یوسف در این قصه دارای ۳۴ ویژگی حکمی است. خداوند متعال در قرآن کریم علاوه بر زیبایی‌های طبیعی آسمان، زمین، ستارگان، جانداران، مناظر طبیعی و انسان، از زیبایی‌های آرمانی و اصول اخلاقی و ارزش‌های والایی نظیر؛ عفو، صبر، تقوی، هجرت، ایمان و آزمایش‌های الهی صحبت می‌کند. کلام خداوند فضای زیبایی‌شناختی مخصوص به خود دارد. این عناصر در زندگی انسان جاری و عنصری جدای از زندگی انسان نیستند، بلکه در متن زندگی جریان دارند. ارزش‌های زیبایی مطرح شده در قرآن کریم، اثرزی نهفته در درون انسان را تحریک و باعث می‌شود که انسان از درون خویش از آنها بهره برده در جریان زندگی مورد استفاده قرار دهد.

فضای زیبایی شناختی حاکم بر قصه‌های قرآن کریم، به جهت این‌که بحث از حقایق وجودی انسان می‌کند، بلاواسطه تأثیرات خود را در انسان به گونه‌ای نشان می‌دهد که مخاطب در لحظه لحظه حضور با آن، دچار تغییر می‌شود. معنی و ارزش زندگی و زیبایی شخصیت‌ها از منبع آفرینش کسب می‌شود. این منبع عناصر فعال را فراوری قهرمان قرار می‌دهد. این امور به ظاهر بد و ناهنجار است؛ اما عنصر تسلیم برآمده از ایمان، به صورت‌های خوشایند و ناخوشایند در جریان زندگی شکل خاصی به خود می‌گیرد. عناصر تشکیل‌دهنده این زیبایی، بیش از هر چیز برگرفته شده از شناخت‌های حکیمانه و عارفانه انسان است. اگر حکمت را گذشتن از سطح عادی و قابل مشاهده پدیده‌ها بدانیم و معتقد باشیم در نگاه حکیمانه، عمق و باطن پدیده‌ها آن گونه که هستند به رؤیت حکیم می‌رسد، زیبایی‌شناسی حاکم بر قصه‌های قرآن کریم نیز بر این عمق و باطن، بنیان‌گذاری شده است. هدایت انسان در قالب بیان قصه‌ها، یعنی کمک گرفتن از عوامل ناپیدای ضمیر انسان در گرایش به عوامل زیبایی است.

آن‌گاه که آیات الهی در قالب قصه بیان می‌شود، جدا از شأن نزول‌هایی که برای این آیات متصور می‌شود تا به قابلیت درک و فهم انسانی برسد، زیبایی نزول اتفاق

موقعیت برتر خود را درک می‌کند و این موقعیت را از خداوند می‌داند و در ثانی معتقد است افراد ستمگر رستگار نمی‌شوند.

یوسف معتقد است که علم تعبیر خواب را خدا به او آموخته، به لحاظ اینکه او از آیین کافران متابعت نکرده است. این اعتقاد زیبا، یوسف را از غرور بی‌مورد نجات می‌دهد و او را از فرو افتادن به دامن کبر و غرور می‌رهاند. یوسف به دو رفیق زندانی خود می‌گوید: آیا خدایان متفرق بی‌حقیقت، بهتر و در نظام خلقت موثرترند یا خدایی یکتای قاهر. دو نوع نگرش در مقابل هم قرار گرفته تا در حدود زشتی و زیبایی آن قضاوت شود.

در آخر یوسف همه را الطاف خداوند می‌داند. هر آنچه انجام شده است، توسط خداوند و احسان خداوند در مورد یوسف است. یوسف از خداوند درخواست ادامه وضع موجود را دارد تا به شایستگان ملحق گردد.

«پروردگارا تو به من دولت دادی و از تعبیر خواب‌ها به من آموختی، تو پدید آورنده آسمان‌ها و زمینی، تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی، مرا مسلمان بمیران و مرا به شایستگان ملحق فرما.» (قرآن، یوسف، ۲۰۱)

نتیجه گیری

حکمت، هدیه‌ای از جانب خداوند است، نه از طرف انسان. انسان از طریق تحصیل حکمت به احوال و چگونگی واقعیت موجودات و اشیاء، علم و آگاهی پیدا می‌کند. انسان به وسیله حکمت از نفس خویش خارج و به سوی کمال ممکن خویش می‌رسد. حکمت در حقیقت خیر کثیر، جامع علوم و کمال انسانیت است. نتیجه آن‌که، انسان واجد حکمت، کمال‌خواهی را جهت حرکت خود قرار داده، در راه وصول به حق تعالی دارای وضعیتی مطلوب می‌شود.

قصه یوسف (ع)، قصه‌ای حکمت محور

یوسف توسط خدا برگزیده می‌شود. او از طریق تحصیل حکمت به احوال و چگونگی واقعیت‌های موجودات و اشیاء علم و آگاهی پیدا می‌کند و از نفس خویش خارج و به سوی کمال ممکن خویش می‌رسد.

۶. ابن عربی، محیی‌الدین، فتوحات، جلد ۶، ترجمه: محمد احمد شمس‌الدین، بیروت، دارالکتاب لعلیه، ۱۴۰۲ هجری قمری.
۷. البستانی، بطرس، محیط المحيط، بیروت، مکتبه لبنان، ۱۹۹۷.
۸. بیدارفر، محسن، شرح فصوص الحکم، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۸.
۹. حکمت، علی اصغر، حکمت، هنر و زیبایی، تهران، فرهنگستان ۱۳۸۴.
۱۰. رهنورد، زهرا، حکمت هنر اسلامی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸.
۱۲. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، جلد ۶، ذیل حکمت، تهران، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیرالمیزان، جلد ۲، تهران، بنیاد علمی علامه طباطبایی، بی تا
- سجادی، سید جعفر، فرهنگ علوم فلسفی و کلامی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵.
۱۴. عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم الفهرس لالفاظ القرآن الکریم، تهران، نشر پرتو، ۱۳۷۴.
۱۵. طریحی، شیخ فخرالدین، مجمع البحرین، جلد اول، ترجمه سید احمد حسینی، نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۶۷.
۱۶. عقیفی، ابوالعلاء، شرح بر فصوص حکم، ترجمه نصرالله حکمت، تهران، نشر الهام، ۱۳۷۵.

می‌افتد و آن نزول در منزل انسانی و خروج آن به یک منطقه معنوی خاص است.

آنچه قصه یوسف بیان می‌کند، برگزیده شدن و انتخاب یوسف (ع) توسط خداوند است. در ابتدای داستان، زیبایی سیرت که اصلی‌ترین محور در شکل‌گیری این داستان است، مطرح می‌شود. آنچه بهانه زیبایی‌شناختی در این قصه است به بهترین نحو، اصول پایدار حکمت هنر اسلامی را نیز مشخص می‌کند. این همان توجه به زیبایی معنوی و درونی است. در مقابل سیرت و صورت زیبایی یوسف، سیرت نه چندان زیبایی از برادران و زن عزیز مصر به تصویر در می‌آید؛ سیرتی که براساس حسادت و نیرنگ‌افکنی و امیال شهوانی و نفسانی شکل می‌گیرد. با قرار گرفتن شیطان به عنوان پشتوانه سیرت زشت، آنچه در رؤیا اتفاق می‌افتد، در عینیت رو به واقعیت می‌گذارد، توسط یعقوب بیان می‌شود. با سخنان یعقوب شکل اصلی زیباشناختی حاکم بر داستان، «خداوند» سرچشمه زیبایی و «شیطان» سرچشمه زشتی مشخص می‌شود.

منابع:

۱. قرآن کریم، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، چاپ چهارم، تهران، نیلوفر، ۱۳۸۱
۲. ابن سینا، التعليقات قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶
۳. ابن عربی، محیی‌الدین، رسائل، تحقیق سید عبدالفتاح، بیروت، مؤسسه الانتشارات العربی، ۲۰۰۲
۴. ابن عربی، محیی‌الدین، البلغه فی الله، بی‌تا، استانبول، ۱۳۶۹
۵. عربی، محیی‌الدین، کشف المعنی عن سرالاسماء الحسنی، ترجمه و شرح، زمانی قمشاهی، تصحیح متن عربی رسام‌الخطاری، تهران، نشر مطبوعات دینی، ۱۳۸۳